

گفتاری در باب لوگوس (logos)

عبدالله نیک سیرت^۱

چکیده

در این مقاله ضمن اشاره‌ای گذرا به چگونگی ظهور و پیدایش اسم یونانی لوگوس (logos)؛ نظرگاه‌های یونانیان، یهود، مسیحیت و تا حدودی نیز دوران معاصر به اجمال تقدیر می‌شود.

یونانیان به عنوان خاستگاه لوگوس آن را به معانی متعدد و از جمله به معنای؛ کلمه، گفتار، عقل، به کار می‌بردند. در نزد متکلمان یهود و بویژه فیلون، لوگوس با معادل با پیامبر و رسول و از نظر متکلمان مسیحی نیز لوگوس همان «کلمه...» یا مسیح و شخص دوم تثلیث مقدس یا «پسر» است که جنبه الوهی داشته و هم جوهر با خدای پدر یا «اب» است.

در دوران معاصر نیز لوگوس معانی متعدد یافته و از جمله از نظر هگل معادل با «روح» و در نزد دریدا معادل با «نوشتار» و از نظر تلیخ نیز به معنای «تجلی خدا» است.

کلید واژه‌ها: لوگوس (logos)، نوس (nous)، تجسد (incarnation)، لوگوس‌تربیزم (Logosentrism).

۱. عضو هیأت علمی دانشگاه شهید چمران اهواز

ریشه‌شناسی واژه لوگوس (logos)

پیش از بیان معنای اصطلاحی لوگوس بهتر است به چند نکته که تقریباً در میان تمام نویسندگان و پدیدآورندگان فرهنگ‌ها و دایرةالمعارف‌ها در خصوص معنا یا معانی لوگوس مشترک است اشاره شود:

الف - در همه منابع، اصل و نسب این واژه را به یونان باستان رسانده‌اند و بندرت نیز گفته شده که شاید مآخذ این اصطلاح مکاتب عرفانی شرقی و ایران باستان باشد.

ب - در اکثر موارد گفته شده که نخستین بار هراکلیتوس (Heraclitus) (c.4800BCc.d 40-) این اصطلاح را به معنای نظام عقلانی جهان به کار برده است.

ج - تقریباً جمله پژوهندگان و کاوشگران، معانی که برای آن قائل شده‌اند؛ کلمه، نطق، عقل و سخنرانی بوده است.

د - علاوه بر این، در اکثر قریب به اتفاق مآخذ موجود به تحول معنای لوگوس از «افسانه» (epos) و «اسطوره» و (mythos) در زمان طلوع آن در یونان باستان، به «کلمه ...»، «پسر خدا یا «عیسی مسیح» در دوره کلاسیک اشاره شده و حتی در پاره‌ای مواضع نیز گفته شده که در عصر حاضر نیز لوگوس به همان معنای باستانی خود یعنی افسانه و اسطوره انتقال یافته است. برای آگاهی بیشتر رجوع شود به؛

(Routledg, 1998, vo15, 818) , (Reese, 1980, 424) , (Edwards, 1967, Vo15, 83) , (Black burn, 1994, 221- 224) , (Peters, 1967, 110- 112) , (Flew, 1979, 215-16) , (Runes, 1960, 183-4) , (Oxford, 1961-1970, VolVI (I-m), 404).

حال تنها به چند نمونه اشاره می‌شود و به جهت پرهیز از اطاله ی بیش از حد کلام و تکرار مطالب از ذکر تمامی موارد خودداری می‌شود و مشتاقان را به اصل منابع و مآخذ مذکور راهنمایی می‌کنیم.

در دایرةالمعارف فلسفی را تلج آمده است که:

«اسم یونانی لوگوس (logos) از فعل یونانی «legein» به معنای گفتن چیزی با معنی (مهم)، مشتق شده است. این واژه دارای یک گستری معنای متنوعی است و به معنای توصیف، نظریه (گاهی اوقات در مقابل واقعیت)، تبیین، خرد، نیروی خردمندی (قوه

عقلانی)، اصل، عقل و نثر نیز به کار می‌رود. (Routledg, 1998, Vo15, 818).

در دایرةالمعارف پل ادواردز در باب معنای لوگوس (logos) گفته شده که؛

«اسم یونانی لوگوس (logos) از ریشه فعل (lego) به معنای «من می‌گویم» است که در دوره کلاسیک یک گستره متنوعی از معانی را دربر گرفته و در بیشتر زبانهای مدرن به معنای کلمه، گفتار، استدلال، تبیین، نظریه، پیش فرض، محاسبه جهانی، نسبت، دفاعیه، اصل و عقل (خواه الهی و خواه بشری) به کار می‌رود.» (Edwards, 1967, Vo15, 83).

در فرهنگ آکسفورد گفته شده که لوگوس (logos) یک اصطلاح کلامی و فلسفی است که به معنای کلمه، گفتار، سخنرانی و عقل است. ولی در مکاتب فلسفی و کلامی هلنستیک و نوافلاطونی بیشتر به دو معنای کلمه و عقل (word, reason) و در میان مسیحیان نیز به معنای شخص دوم تثلیث [مسیح] است.» (Oxford, 1970, VI (l-m), 404).

در فرهنگ وبستر نیز در ذیل معنای لوگوس (logos) آمده است که؛

«لوگوس در فلسفه به معنای اصل عقلانی حاکم بر جهان است و در الهیات نیز به معنای «کلمه...» یا عقل و مخلوق است. لوگوس به لحاظ لغوی نیز به معنای کلمه، گفتار، سخنرانی، فکر، نسبت، عقل و محاسبه است که از فعل «to logein» به معنای «سخن گفتن» مشتق شده است.» (Webster, 1996, 892).

همچنین در فرهنگ فلسفی (Runes) نوشته شده که؛

«لوگوس (logos) در اصل به معنای عقل یا عقل و نظام کلمات و اشیاء است که به معنای کلمه، سخنرانی، تعریف، قاعده، اصل و عقل ریاضی نیز به کار می‌رود (Runes, 1960, 193).

بنابراین «lego» به صورت پیشوند و به معنای کلمه، نطق، سخن و فکر است، به همین خاطر «logocracy» به معنای حکومت حرف یا حاکمیت شخصی که اهل حرف است می‌باشد و (logos) نیز که جمع آن «dego» است در فلسفه به معنای اصل یا منشا، عقل عالم و عقل کل است. (آریانپور، ۱۳۴۳. ۲۹۶۷۰۸/۳).

همچنین گفته شده که کلمه ی منطق «logic» بر گرفته از کلمه یونانی (logos)

(لوگوس) به معنای کلمه و زبان است که در روزگار ارسطو به معنای قواعد گفت‌وگو متداول شده بود (استراترن، ۱۳۸۳، ۱۸).

بنابراین لوگوس (logos) یک واژه مهم در تمام مکاتب فلسفی بوده است. این واژه در طلوع پیدایشش در ۷۰۰ سال قبل از میلاد به معنای سخنرانی مفصل و بندرت نیز به معنای یک کلمه مفرد پذیرفته شده و جایگزین واژگان قدیمی تر افسانه (epos) و «اسطوره» (mythos) شده بود.

هراکلیتوس، لوگوس را به عنوان جهانی که علی رغم متعارف و عادی بودنش غیر قابل درک است به کار می‌برد. وی لوگوس را همان نظام جاودانه جهانی می‌دانست. در نظر وی، تمامی پدیده‌های جهان از یک عنصر اساسی به نام «آتش» ناشی شده‌اند و سرانجام نیز با مقادیری (logoi) منظم به آتش برمی‌گردند.

سوفسطائیان نیز لوگوس را همان توانایی ایراد سخنرانی عمومی به کار می‌برند. افلاطون نیز ضمن تایید تمامی معانی مذکور، اصطلاح لوگوس را با واژگانی همچون؛ «دیالکتیک» (dialectic) و «نوس» (nous) به معنای عقل و بصیرت که اساس فلسفه‌اش است، هم ریشه می‌دانست. وی واژه لوگوس و گاهی نیز واژه «دیانوایا» (dianoia) به معنای «اندیشیدن» را (جمهوری، ۵۲۳۵ D)، به جای واژه «نوس» به کار می‌برد. این دو اصطلاح هر دو معارض با تجربه حسی هستند؛ زیرا تغییر و بی ثباتی علامت غیر حقیقی بودن چیزی است و مصونیت از تغییر نیز شرط معرفت است.

افلاطون در رساله «تیمائوس» وجود ثابت را در قابل وجود متغیر قرار می‌دهد و می‌گوید وجود ثابت به وسیله عقل (noesis)، و وجود متغیر هم به وسیله گفتار (logos) دریافت می‌شود.

افلاطون در معرفی سقراط می‌گوید که سقراط با مناظرات ابتکاری خویش اشخاص را به لوگوس حقیقی و یقینی مفاهیم اخلاقی هدایت می‌کرد و آنها را به عمل و فعل صحیحی که توسط حواس مغفول واقع شده بود، رهبری می‌کرد. وی نتیجه کار سقراط را تبدیل عقول معیوب و ناصواب مخاطبان به عقول صائب و سلیم می‌دانست.

بنابراین یکی از معانی لوگوس ارائه «تعریف درست» است که توسط سقراط انجام می‌گرفت.

ارسطو نیز لوگوس را یک بیان معنی دارو (phone semantike) مرکب می‌دانست. البته وی لوگوس را به معانی متعددی و از جمله به معنای جمله، رساله، قضیه و قیاس که بیشتر کاربرد منطقی دارند به کار می‌برد.

ارسطو در اخلاق هم لوگوس را با «عقل سلیم» که حد وسط افراط و تفریح است یکی می‌گرفت و در متافیزیک هم لوگوس را با واژگانی همچون جوهر (ousia)، صورت (eidos) و ماهیت اشیاء (to-iteneinai) معادل می‌دانست. البته ارسطو در باب رابطه لوگوس با نوس یا عقل محض توضیحی نمی‌دهد، ولی در عین حال یادآوری می‌کند که این نوس است که جهان را به حرکت در می‌آورد و نه لوگوس.

همچنین رواقیون (stoics)، جسم جهان را به عنوان اصل حاکم مطلق یک لوگوس می‌دانند. از نظر رواقیون این اصل حاکمه در اصطلاح مادی به صورت «پُنویما» (نفس، نَفَس) و در اصطلاح کارکردی همان عقل (لوگوس) و در اصطلاح ارزشی نیز خدا (those) است.

اما فیلون (philo) اسکندرانی، متکلم سرشناس یهود، برای نخستین بار لوگوس را به عنوان حد فاصل و واسطه میان حقیقت مطلق (خدا) و مخلوقات مطرح کرده و آن را معادل با پیامبر و رسول دانست. سر انجام نیز متکلمان مسیحی، واژه «لوگوس» را به معنای «کلمه...» و مظهر اراده پروردگار به کار بردند. آنها مسیح را همان لوگوس یا پسر خدا و شخص دوم تثلیث دانسته‌اند که بواسطه آن خدای پدر یا «اب»، عالم خلقت را آفریده است. متکلمان مسیحی و بویژه پولس بر خلاف فیلون یهودی به مسیح به عنوان لوگوس مقام الوهیت بخشیده‌اند و آن را هم ذات با خدای پدر یا «اب» قلمداد کرده‌اند.

لوگوس در نزد یونانیان

لوگوس واژه‌ای با اصل و نسب یونانی است و همانطور که در قسمت ریشه شناسی این اصطلاح بیان شد، این واژه مثل اکثر اصطلاحات فلسفی در آن دیار رویداد و بعدها از آنجا به سایر نقاط جهان غرب و تا حدودی نیز به شرق سرایت کرد. این اصطلاح بویژه در عالم مسیحیت، معنا و مفهوم تازه‌ای به خود گرفت به گونه‌ای که یکی از ارکان تثلیث مسیحی شد که در قسمت بعدی به آن پرداخته می‌شود.

شایان ذکر است که در نزد یونانیان بیش از همه سقراط، افلاطون و هراکلیتوس از لوگوس کسب فیض کرده‌اند (ایلخانی، ۱۳۸۲، ۴۲) و ظاهراً نخستین کسی که واژه لوگوس را به کار برده هراکلیتوس (۴۸۰-۵۴۰ ق.م) بوده است. وی بین گفتار عقلانی با ساختار عقلانی جهان قائل به ارتباط شد. البته این واژه بعد از هراکلیتوس توسط افلاطون، ارسطو و بویژه سقراط نیز بکار رفته است. سقراط نظام عقلانی جهانی را به عنوان خدای جاودان تفسیر کرده است. فلاسفه افلاطونی مشرب نیز یک معنای متعالی به عقل (nous) داده‌اند و آن را ادراک مستقیم لوگوس دانسته‌اند (Routledg, 1998, Vo15, 817). هراکلیتوس آتش جهانی را همان عقل (لوگوس) می‌داند؛ وی وجود عقل الهی را در آدمی ناشی از این می‌شمارد که ما از طریق تنفس، عقل الهی را به درون خود فرو می‌کشیم (ارسطو، ۱۳۸۷، مقدمه). ایشان تفسیری صوفیانه از لوگوس ارائه داد و آن را ساختار عالم دانست نه اینکه آن را خدای شخصی بپندارد (Flew, 1979, 215).

«افلاطون معتقد بود که لوگوس تفسیر و سایه خدا و نمونه و اسوه خلقت است. روایون نیز لوگوس را امری درونی و متعالی و اصل قانون در عالم و رشته سازمان‌دهنده مخلوقات می‌پنداشتند (کاپلستون، ۱۳۶۸، ۵۳۰/۱). (Edwards, 1967, vd5, 83). (Reese, 1996, 424)

بر اساس نظریه ی عقول بذری (logoi Spermaticol) روایون، بذر عقل از طریق عقل کل (Logos) در همه موجودات عاقل مشخص شده است (ایلخانی، ۱۳۸۲، ۴۲). مبنای بنیاد عالم از نظر رواقی، عقل (لوگوس) است و لوگوس ناظم و منشا و نیروی

فاعل عالم است. (Black burn, 1994, 224).

ارسطو نیز لوگوس را به معنای تعریف یا مفهوم و چیستی اشیاء و بویژه جواهر بکار برده است (ارسطو، ۱۳۷۹، ۲۲۰ و ۲۴۴).

وی لوگوس را به عنوان ترکیبی از «بیان معنی دار» (phone, semantike) تعریف می‌کند، اما در حقیقت آن را در تنوع عریضی از معانی به کار می‌گیرد و لوگوس اغلب نماینده اصطلاحات منطقی همچون: جمله، رساله، قضیه و قیاس منطقی است. وی در اخلاق نیز از «عقل سلیم» که حد وسط بین دو حد افراط و تفریط است سخن گفته است. در متافیزیک هم، لوگوس را به جوهر، صورت یا ذات اشیاء اطلاق می‌کند. البته در آرای وی، رابطه لوگوس با نوس یا عقل محض به وضوح مشخص نشده و عقلی که همواره عالم را حرکت می‌دهد نوس نامیده می‌شود، نه لوگوس (Routledge, 1998, vo15, 818).

ارسطو، نوس (یا عقل) را عالیت‌ترین بخش نفس می‌داند که از ماده دورتر است و حامل ظریفترین وظایف روح و ذهن و مبدا شناسی است. به نظر وی انسان در شناخت عالیت‌ترین و کلی‌ترین انتزاعیات مدیون نفس است. بنا به رای ایشان نوس (عقل) دو معنا دارد؛ به معنای اعم که مراد نیروی تفکر به طور کلی است و به معنای اخص که منظور، شهود عقلی یا نیروی شهودی بی واسطه مفهوم است. وی می‌گوید که آناکساگوراس، عقل (نوس) را علت هر موزونی و نظم، خواه در ساختمان موجودات زنده و خواه در ساختمان طبیعت، می‌داند (گمپرتس، ۱۳۷۵، ۳/۳۴-۱۴۲۶). کلمه ی منطق (logic) نیز برگرفته از اصطلاح یونانی لوگوس به معنی کلمه یا زبان است که در روزگار ارسطو به معنای «قواعد گفت‌مان» استعمال شده است (استراترن، ۱۸، ۱۳۸۳) (Edwards, 1967, vol5, 83)..

فلاسفه نو افلاطونی، لوگوس را عقل ناظم عالم می‌پنداشتند. فلسفه افلاطونی میانه هم که از یک قرن قبل از میلاد مسیح تا قرن سوم میلادی رواج داشته و میان افلاطون، ارسطو و ادیان اسرار آمیز جمع کرده بود، ترتیب عالم را به این صورت می‌دانست که

از واحد، عقل صادر می‌شود و از عقل، نفس عالم و از نفس عالم نیز خود عالم به وجود آمده است.

به طور کلی یونانیان به جای کلمه و سخن، لفظ لوگوس را قرار داده اند. البته به نظر می‌رسد که لوگوس در ابتدای طلوع فرهنگ یونانی به معنای افسانه بوده است (Routledg, 1998, Vo15, 818). به همین خاطر نیز در عصر حاضر همین معنا را پیدا کرده است. بنابراین قرار دادن معنای عقل به جای لوگوس موجب خلط معنای لوگوس (Logos) با (nous) شده است. شاید یونانیان لوگوس را به معنای سخن خلاق از آیین‌های عرفانی و بویژه ایرانی اخذ کرده بودند. به طور خلاصه، دو تفسیر متفاوت از لوگوس بوده است؛ یکی تفسیر مادی رواقیون که بر اساس آن لوگوس به معنای عقل، حال در ماده است و دیگری تفسیری الهی است که به اعتبار آن لوگوس واسطه‌ای بین مخلوقات و خدا، یا واسطه بین مجرد صرف و مادی صرف است (عبدی اقدم، ۱۳۸۳، ۳-۱۱۲).

بنابراین، اصطلاح لوگوس که معمولاً به عقل ترجمه می‌شود متفکران را غالباً با مشکل مواجه می‌کند، زیرا دو اصطلاح نوس و لوگوس معنای خاصی دارند و ترجمه عقل برای هر دو اصطلاح درست نیست. مفهوم نوس مبتنی بر دتالیسم ذهن و عین یا روح و ماده است ولی در لوگوس بیشتر اتحاد این دو فهمیده می‌شود.

لوگوس (Logos) و لوجیک (logic) هر دو ابزارند؛ اولی ابزار خلقت و معرفت بخشی خدا و دومی بنابر نظر ارسطو ابزار اندیشیدن است. لوگوس هم مقوله بندی ذهن انسان را به عهده دارد و هم مقوله بندی عالم را و در نتیجه مقولات معرفتی و هستی شناختی مطابق با یکدیگر ایجاد می‌شوند (همان، ۱۱۵).

به عبارت دیگر، لوگوس عقلی است که در خودش است در حالی که نوس فکری است که نظر به خارج دارد. نویسنده انجیل یوحنا هم، مسیح را با لوگوس یکی می‌داند. به نظر می‌رسد لوگوس به معنای عقل (reason) و نوس به معنای روح (spirit) است (راسل، ۱۳۷۳، ۴۱۵/۱).

لوگوس (Logos) در نزد یهود

لوگوس در متون دینی یهود باسه معنا و تصور در ارتباط است؛ خلقت، تقدیر و وحی. لوگوس یونانی بیشتر نظریه‌ای درباره عقل است ولی لوگوس یهودی بیشتر نظریه‌ای در باب بیان و اظهار بیرونی یا سخن و گفتار است (عبدی اقدم، همان، ۱-۵۰). برای آشنا شدن با نظریه یهود درباره لوگوس اشاره‌ای اجمالی به رای فیلون اسکندرانی (philo) که شخص اصلی و عمده فلسفه یهودی - یونانی است، می‌کنیم. وی در حدود ۲۵ ق.م متولد شده و کمی بعد از ۴۰ میلادی در گذشت. فیلون تلاش زیادی را برای ایجاد سازگاری بین فلسفه و دین انجام داد و معتقد بود که هم در فلسفه و هم در سنت یهودی یک حقیقت واحد را می‌توان یافت و کتاب مقدس را هم در صورت ضرورت باید به طور رمزی و تمثیلی تفسیر کرد. از نظر وی عقل (لوگوس یا نوس) عالیت‌ترین موجودات و واسطه بین خدا و جهان مادی و نخستین مولود خداست. لوگوس در نظر وی قطعاً نسبت به خدا فروتر است. و با وجود تقدم و برتری نسبت به سایر موجودات در زمره موجودات مخلوق است. بنابراین تصور فیلون از لوگوس با تصور الهیات مسیحی از آن تفاوت آشکاری دارد (Routledg, 1998, Vo15, 818).

وی برای لوگوس دو عملکرد یا دو جنبه قائل بود:

الف - معرفت ناشی از درون خود که همان عالم غیر مادی مثل است.

ب - معرفت ناشی از بحث و گفتگو که منظور از آن اشیای مرئی این عالم است که روگرتهای و مثل نامادی‌اند.

در ضمن لوگوس اشیای مرئی همچون نهی که از سرچشمه‌اش صادر و جاری می‌شود از لوگوس عالم مثل ناشی می‌گردد (کاپلستون، ۱۳۶۸، ۲۹/۱-۵۲۷).

به عبارت دیگر، اندیشه، مطابق با لوگوس ذاتی در خداست (logos enditherthos) و نطق و گفتار هم مطابق با لوگوس متجلی شده (logos prophorikos) است.

فیلون، لوگوس را ابزار خداوند برای ساختمان این عالم و معادل با فرشته تورات

و جوهری غیر جسمانی و «کلمه ی» نامادی و «صدای» خدا می‌داند. به نظر وی، لوگوس وسیله و ابزار خداست که از طریق آن خود را متجلی می‌سازد و این «کلمه» هم گوهر با پدر (خدا) و شخص دوم تثلیث مبارک - همچنانکه مسیحیان می‌گویند - نیست - (The Oxford English dictionary, 1970 Vol VI, 404). به همین جهت است که بر خلاف عقیده تثلیث مسیحی، فلسفه فیلونی هرگز نظریه «تجسد» (incarnation) را نمی‌پذیرد؛ زیرا وی چنان تأکیدی بر تعالی می‌نهد که «تماس» مستقیم با ماده را منتفی می‌کند (کاپلستون، همان، ۳۱/۱-۵۲۹).

در حقیقت وی تفسیر افلاطونی میانه را از تورات ارائه داده و واژه یونانی لوگوس به معنی عقل و سخن را وارد کلام یهودی کرده است (ایلخانی، ۱۳۸۰، ۲۴۱).

لوگوس در نزد مسیحیت

لوگوس که واژه‌ای یونانی بود نخست توسط متکلمان یهودی یونانی مشرب و بویژه فیلون اسکندرانی وارد کلام و الهیات یهودی شد و از آنجا نیز متکلمان مسیحی تحت تاثیر فیلون به تلفیق میراث یونانیان با مسیحیت پرداخته اند. متفکران قرون اولیه مسیحی به دو شاخه عمده تقسیم می‌شوند: آباء کلیسا و مدافعین.

البته گاهی اوقات آنها را به دو گروه آباء یونانی زبان و آباء لاتینی زبان نیز تقسیم می‌نمایند. پدران رسول (Apostolic fathers) که مبلغان بنام و رهبران مسیحی اواخر قرن اول و دوم میلادی هستند در زمره آباء کلیسا هستند ولی با حاکمیت تاریخی قرائت پولوسی - یوحنایی آثار پدران رسول در مجموعه ی رسمی کلیسا قرار نگرفت و حتی کلیسا چند تن از آنان را بدعت گذار هم نامید، با این همه بعد از نویسندگان انجیل، احترام و جایگاه خاصی در تاریخ مسیحیت دارند. اینان به جای تفسیر خاص سنت مدار تاریخی از متون، اعمال و گفتار عیسی ناصری را مد نظر قرار داده اند (ایلخانی، ۱۳۸۲، ۲۵). اما خود پدران مدافع نیز یا یونانی زبانند و یا هم لاتینی زبان. پدران مدافع یونانی زبان (Greek Apologists) اولین متکلمان واقعی یا فیلسوفان

مسیحیت هستند.

یوستینوس (Justinus) اولین فیلسوف بزرگ این نسل است که در سال ۱۰۰ میلادی در ناپلوز به دنیا آمد و در سال ۱۶۵ در رم کشته شد و از این رو به «یوستین شهید» معروف است. به نظر وی و بسیاری از متکلمان مسیحی، خدای تورات که در بهشت قدم زد و با آدم و هوا سخن گفت همان لوگوس است که بعدها در بدن عیسی ناصری متجسد شد، او معتقد است که لوگوس انسان را به خدمت پدر راهنمایی می‌کند و با مرگش نیز اسباب نجات و اتحاد او را با خدا مهیا می‌کند.

وی از مفهوم لوگوس به معنای فکر و سخن استفاده کرد. در انسان، لوگوس به شکل سخن - فکر است که درونی و مخفی و غیر قابل شناخت است؛ ولی همین لوگوس به شکل سخن - برهان یا به شکل کلمه بر زبان آورده و تلفظ می‌شود و خارجی است. پدر همان فکر درونی است که غیر قابل شناخت است. و پسر نیز لوگوس یک خارجی است که به زبان آورده و خارج می‌شود. به اصطلاح لوگوس یک خدای دوم است؛ ولی خدای کم مرتبه که مخلوق یا مولد است، اما مخلوقی قبل از همه کائنات (ایلخانی، همان، ۵-۴۴) و (Reese, 1996, 424).

«یوستیوس عیسی را همان عقل کل یا کلمه‌ای می‌داند که خدا جهان را در او آفریده است. به نظر وی جزئی از وحی به صورت تورات و انجیل بر عیسی فرود آمد و جزئی دیگر از این وحی نیز به فلاسفه و بویژه سقراط و افلاطون ارزانی شده است و مسیح هم همان کل کتب مقدس بنی اسرائیل یا پسر خدا یا حکمت الهیه یا فره ایزدی است» (بریه، ۱۳۷۴، ۶/۲ - ۳۰۵).

«نویسنده انجیل یوحنا نیز مسیح را با لوگوس یکی می‌داند» (راسل، ۱۳۷۳، ۱/۴۱۵). بنابراین «کلمه» (لوگوس) اصلی است که کثرت را به احدیت و انسان را به خدا می‌رساند و به اصطلاح «منجی» جهانی است. لوگوس یا کلمه حد فاصل میان احدیت خدا و کثرت مخلوقات است. (همان، ۱/۷۰-۵۶۹)

در انجیل یوحنا که کلامی تر است و تفسیر عرفانی از مسیحیت ارائه می‌دهد و

متعلق به جامعه یهودی یونانی ماب است از الوهیت مسیح صحبت شده و او را لوگوس نامیده و گفته شده که مسیح هم پسر خدا است که به عنوان لوگوس از ازل همراه او بوده است و هم خالق جهان است که برای نجات مخلوقات متجسد شده و روی صلیب زجر کشیده و قربانی شده آمده است. بنابراین با وجود آنکه یوحنا ی مسیحی از فیلون یهودی استفاده کرده مانند فیلون، لوگوس را مخلوق نمی داند بلکه معتقد است که لوگوس از ازل همراه خداوند بوده است (ایلخانی، ۴۳).

پدران مدافع نیز به دنبال پولس و یوحنا از الوهیت تام مسیح دفاع کردند و او را به عنوان پسر خدا و خالق جهان پذیرفتند. اینان مسیح شناسی را به نام مسیح شناسی لوگوس گسترش دادند و به جهان شناسی خویش، رنگ فلسفه های رواقی و افلاطون میانه را دادند. علت اصلی پیروزی مسیح شناسی لوگوس در تاریخ، سخن کلمنس رومی در ابتدای قرن دوم میلادی بوده است. وی می گفت که مسیح و منجی انسانی، امید کوچک را به همراه آورد، ولی مسیح الهی امید بزرگ را. بر اساس این دیدگاه، لوگوس یا مسیح جسم پذیرفت و انسان شد تا انسانها مقدس و با خدا شوند (همان، ۵-۲۴۴).

همچنین کلمنس (Clemens) اسکندرانی (۱۵۰ - ۲۱۵) و شاگردش اوریگنس یا اوریزن (origenes) (حدود ۱۸۵ - ۲۵۴) هر دو از متفکران نخست میلادی مسیحی بودند که به حوزه کلامی مکتب اسکندریه تعلق داشته اند.

کلمنس، مسیح را همان لوگوس الهی می دانست و معتقد بود که هدف فلسفه درک حقیقت کل یا لوگوس است. وی تفسیر فلسفی - گنوسیسی از مسیحیت ارائه داد. اما اوریگنس تفاوت چندانی بین حقیقت فلسفی و دین نمی دید و تفسیری رمزی و تمثیلی از مسیحیت ارائه داد. او خدا را یک شخص در نظر می گرفت و معتقد بود که خدا در لوگوس خود، قابل درک شد و عالم را خلق کرد و لوگوس هم از ازل با او همراه بود و همانند او سرمدی است. ایشان لوگوس را هم ذات (homoousious) خدای پدر خواند، ولی در عین حال او را در مرحله ای پایین تر از پدر و معلول آن دانست. بنا به رای ایشان، لوگوس به عنوان عقل الهی محل مثل و منشا کثرت عالم مخلوق است،

در حالی که پدر واحد و بسیط محض است. پس از آن روح القدس است و تثلیث نیز به این طریق شکل می‌گیرد. بنابراین از نظر ایشان خلقت از طریق لوگوس صورت می‌گیرد (ایلخانی، ۱۳۸۲: ۶۰-۵۶).

اوریگنس نیز متناظر با سه مرتبه فلوپین؛ احد را ذات خداوند، عقل را مترادف با لوگوس یا عیسی مسیح و نفس را نیز روح القدس می‌دانست و معتقد بود که این اقانیم سه گانه در طول یکدیگر قرار دادند. لوگوس یا کلمه، نمونه‌ای از خلقت است که واسطه بین موجودات و خداوند است و از طریق آن مخلوقات خلق شده‌اند. وی نسبت کلمه یا عیسی را با خداوند همچون نسبت عالم به کلمه می‌دانست و در نتیجه کلمه یا عیسی را به معنای حقیقی خدا نمی‌دانست بلکه کلمه را حقیقت عقل و یا به تعبیر افلاطون همان نوس (nous) یا صادر اول می‌دانست. اوریگنس معتقد بود که «اب» بر تمامی موجودات عالم تسلط دارد، در حالی که کلمه یا عقل (Logos) بر موجودات ذی‌شعور که دارای روح مقدسند و نیز بر فرشتگان تسلط دارد (کلباسی، ۱۳۷۶، ۶-۶۰).

مقایسه لوگوس در نزد یهود و مسیحیت

با وجود آنکه نخستین بار متکلمان یهودی و بویژه فیلون اسکندرانی بود که واژه لوگوس یونانی را وارد الهیات یهودی کرد و متکلمان مسیحی و مخصوصاً یوحنا تحت تاثیر فیلون بوده‌اند، در عین حال یک تفاوت آشکار و اساسی بین برداشت مسیحی از واژه لوگوس با برداشت یهودی از این اصطلاح وجود دارد.

از نظر فیلون (philo) یهودی، لوگوس واسطه و ابزاری است که خدا در شکل دادن جهان آن را به کار می‌گیرد، در حالی که لوگوس در نزد یوحنا مسیحی واسطه نیست بلکه خود خداست و نه تنها ابراز صرف نیست که عامل خلقت است. بنابراین لوگوس مسیحی اگر چه پدر و مادر یونانی و یهودی دارد، در عین حال نه یهودی و عبرانی است و نه هم یونانی است؛ زیرا خداوند گاری مسیح به عنوان لوگوس از نظر یهودیان، کفر و برای یونانیان نیز بی‌اهمیت بود (عبدی اقدم، همان، ۶۳).

ناگفته نماند که نخستین گروه طرفداران عیسی ناصری که در اورشلیم می‌زیستند و معروف به مسیحیان یهودی مسیحی هستند، عیسی را منجی قوم یهود و پیامبری همانند دیگر پیامبران یهودی می‌دانستند و به هیچ وجه برای عیسی قائل به الوهیت نبودند.

لوگوس در دوران معاصر

در این قسمت قصد آن نداریم که به ذکر تمامی دیدگاهها معاصر در خصوص اصطلاح مهم و اساسی «لوگوس» (Logos) بپردازیم؛ زیرا این مهم از حوصله این نوشتار خارج است و مقال و مجال دیگری را می‌طلبد. با این وصف در این مقاله صرفاً به طرح اجمالی چند رای مهم که در دوران معاصر ابراز شده اکتفا می‌کنیم.

پل تلیخ در اثر ارزنده خویش به نام «الهیات سیستماتیک» می‌نویسد؛ «اگر عیسی به عنوان مسیح لوگوس نامیده شود، لوگوس به واقعیت و حیانی اشاره می‌کند نه به کلمه های و حیانی و منزل.»

همو در جای دیگر برای «کلمه خدا» شش معنای متفاوت قائل است و وجه مشترک تمام معانی «کلمه خدا» را این می‌داند که «خدا تجلی می‌یابد» و این تجلی الهی همان لوگوس الهی است که به صورتهای تجلی خدا در خویش، خلقت، تاریخ وحی، وحی نهایی، انجیل و گفتار کلیسا و اعضایش بروز می‌یابد و منظور از آن نیز این است که خدا خودش را از طریق لوگوس الهی متجلی می‌سازد (تلیخ، ۱۳۸۱، ۲۲/۱ - ۲۱۷).

از نظر فیخته (Fichte)، خدا به عنوان لوگوس در همه جا حاضر است و دیالکتیک هگل (Hegel) نیز که مأخوذ از فلسفه فیخته است یک نحوه از حالت آشکار شدگی لوگوس است.

اونامونو (Unamuno) نیز لوگوس را به عنوان یک امر مجرد صرف انکار می‌کند و «کلمه» را یک حالت شخصی از انسان معمولی می‌داند.

همچنین از نظر هایدگر (Heidegger) لوگوس یا «کلمه» در همه گفتمانها، قابلیت

افشا و اظهار هستی را دارند؛ البته وقتی که به نحو درست مورد خطاب قرار گیرند. (Rress, 1980, 424). به طور خلاصه می‌توان گفت که لوگوس در نظر هگل، معادل با گایست یا روح در زبان آلمانی است، ولی از نظر هایدگر به مفهوم خود آشکارشدگی هستی است.

اما در نظر دریدا، لوگوس از محتوای ثابت و هستی شناختی خود تهی شده و صرفاً به نوشتار بدل گردیده است. دیدگاه وی در مقابل دیدگاههای افلاطون و ارسطو است که لوگوس را معادل با ایده‌ها و صور (Ideas, eidos) می‌دانستند و به اصطلاح به فراسوی سخن و گفتار می‌رفتند و واقعیت را به تصویر می‌کشیدند (عبدی اقدم، همان، ۱۱۷). علاوه بر واژه لوگوس، اصطلاح دیگری که در دوران اخیر و پست مدرن کاربرد فراوانی دارد، واژه ی لوگوسنتریزم (logocentrism) است. این واژه معمولاً به نقادی اعتقاد و ایمان شدید دارد و در موارد زیر به کار می‌رود:

ثبات معانی و تمایزات، حجیت استنتاجات، کاربرد دقیق عقل، تمایزات سستی میان صدق و کذب و حتی اندیشه صدق و کذب (یا حقیقت و خطا) (Black burn, 1994, 221-224).

به عبارت دیگر در لوگوسنتریزم، تمامی معیارهای فلسفه کلاسیک برای تشخیص و تمیز صدق و کذب و اعتبار و حجیت عقل و استنتاجات منطقی مورد نقد و انتقاد قرار می‌گیرد.

منابع و ماخذ فارسی

۱. آریانپور کاشانی، عباس، فرهنگ کامل انگلیسی - فارسی، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۴۳ هـ.ش، جلد سوم.
۲. ارسطو، درباره نفس، ترجمه و تحشیه دکتر علیمراد داوودی، چاپ چهارم، تهران، انتشارات حکمت، ۱۳۸۷ هـ.ش.
۳. _____، متافیزیک (مابعدالطبیعه)، ترجمه دکتر شرف الدین خراسانی (شرف)، چاپ دوم، تهران، انتشارات حکمت، ۱۳۷۹ هـ.ش.

۴. استراترن، پل، *آشنایی با اکویناس*، ترجمه شهرام حمزه ای، چاپ دوم، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۳، ه.ش.
۵. ایلخانی، محمد، *تاریخ فلسفه در قرون وسطی و رنسانس*، چاپ اول، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۸۲، ه.ش.
۶. _____، *متافیزیک بوئیتیوس*، (بحثی در فلسفه و کلام مسیحی)، چاپ اول، تهران، انتشارات الهام، ۱۳۸۰، ه.ش.
۷. بریه، امیل، *تاریخ فلسفه*، جلد دوم، ترجمه علی مراد داوودی، چاپ دوم، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۴ ه.ش.
۸. تیلیخ، پل، *الهیات سیستماتیک*، ترجمه حسین نوروزی، چاپ اول، تهران، انتشارات حکمت، ۱۳۸۱ ه.ش، جلد اول.
۹. راسل، برتراند، *تاریخ فلسفه غرب*، ترجمه نجف دریابندری، چاپ ششم، تهران، کتاب پرواز، ۱۳۷۳ ه.ش، جلد اول.
۱۰. عبدی اقدم، نعمت الله، *سیر تطور معنایی لوگوس* (پایان نامه کارشناسی ارشد زیر نظر دکتر حمید رضا آیت‌اللهی در دانشگاه علامه طباطبائی)، ۱۳۸۳ ه.ش.
۱۱. کاپلستون، فردریک، *تاریخ فلسفه*، ترجمه سید جلال الدین مجتبوی، چاپ دوم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی و انتشارات سروش، ۱۳۶۸ ه.ش، جلد اول.
۱۲. کلباسی، حسین، *ارژین متکلم بزرگ سوم مسیحی*، فصلنامه دانشکده ادبیات و زبانهای خارجی دانشگاه علامه طباطبائی (زبان و ادب)، شماره ۲، صص ۶-۶۰، زمستان، ۱۳۷۶ ه.ش.
۱۳. گمپرتس، تئودور، *متفکران یونانی*، ترجمه محمد حسن لطفی، چاپ اول، تهران، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۵ ه.ش، جلد سوم.

منابع لاتین

1. Blackburn, S. The oxford dictionary Of philosophy. Oxford New York. Oxford

- university press, 1994.
2. Edwards, P. The Encyclopedia of philosophy. (Vol 5). London The Macmilian publishing company, 1967.
 3. Flew, A. A dictionary of philosophy. London Basingstoke: The Macmilian press, 1979.
 4. Peters, F.E. Greek philosophical Terms: A Historical lexicon. New York university press, 1967.
 - 5- Reese, w.l. dictionary Of philosophy and religion, (2nd edn). Newjersay. Humanities press international Inc, 1996.
 - 6- Routledge.. The Encyclopedia of philosophy. Vol 5. London: Routledge, 1998.
 - 7- Runes, D.D. Dictionary of philospphy. (4Th edn). Ames, Iowa: littefield, Adams & co, 1960.
 - 8- The oxford English dictionary. (Vol VI) (1-m). oxford university press, 1970.
 - 9- Webster. Webster's Encyclopedic unbbridged-Dictionary of the English Language. (4th edn). New York: GRAMERCY Books, 1996.